

خدایا الهی متکلم با منک الاقدس الانور الامیر الایمظم العلی الابی
 ومنتشاً بدلیل قنبت به من فی الأخره و الا و الحیا
 علمتی بالهی حرم من مکه من علمک و محاربت و مواضع امرک و عطا ک
 آتتک علی عرش العباد للحنات المذتیر و انشکرک بالبر
 یوات المترحمین و به منک علی سر ^{الشیعی}
 ک یا الهی ما ذریب عنی ^{الشیعی} الا فی علم کما لده ^{الشیعی}
 ک صحابک سبحانک انا کم فشاء الیک و عیة ^{الشیعی}
 بنا الا ما تعلمنا من بدای فضلك و ان یخبرک ^{الشیعی}
 علمت کل شیء و انا کل لک و احرون و من سر ^{الشیعی}
 با ک یا اربنا صاهر کاهی بر یکانیت کواهی داره توئی توان ^{الشیعی}
 کجودت و در سا موجود هر مرد و خطای عباد از انشدرت بازند ^{الشیعی}
 ای کرم قلبت الخ صطاع نورت منورنا و از صفی خصایت نورت ^{الشیعی}
 حضرتی کشت توئی مجتهده و تو انا ^{الشیعی}
 دانم لک و دهان سوری سما تا بیاید بر وی از فضلت لها ^{الشیعی}
 نظرهای رحمت بر وی بسیار ای ملک عرش و ای عین دیار ^{الشیعی}
 ناند در حضرتت سیاستد شبیه بحر جا بر بند ز لطف تو نشه ^{الشیعی}

بسم الله الرحمن الرحيم

اين كلاما مباركات كه در اين كتاب
 شده اگر اندكي در ترتيب و ترتيب و مقدم و تأخير و ابتدا و انتها و بيان
 اشياء و زيارت و تدبير و تفكر شود بليغ و التماس و الحث بكنال الاحكام
 بانه هو المشرفا باسمه الاعظم من اول افق كتاب اللطيف و الجليل
 بلانه الاقوام بكرسي اسمه انما هو المشهور المسمى في كل الاقوام
 ويستغنى بذلك عن كل الاشياء ولا يفتقر كل ما تنفق به اولوا
 العبادات فبسم الله في هذا المقام و في المذك العلام اهل المؤمنين
 على عليه الصلوة و السلام كل ما في كتاب الله العزيز في التمام كل
 ما في القرآن في سورة الفاتحة و كل ما في الفاتحة في البسملة و كل ما في
 البسملة في الباء و كل ما في الباء في النقطة و انا نقطة تحت الباء
 و نعم ما في هذه الكلمة اتساءه بعض من عبد عليه السلام الله الملك

الحمد الباء الباء الله والسين سناء الله و الميم ملك الله
 نفوسيك يا سيدات الهي رب العالمين حرفي بربيه انذ حرفي
 كرسيت و هيت عدد است جهار به عدد ان را كه در او ائيل
 سورة الفاتحة ما زال شك و جافع الهم ان كل ما است كه
 صلوات على من تحت حرفي و زيارته و ما في حرفي ظلما

اصیاء اند و حرف بسمله که نوزده حرف است جمیع حروف از حروف نوزده
بجز حرف باء که از حروف ظلمات است تفکراً لانهم که سبب چه بود که این را بگویند
علمانی بر جمیع آن هیجده حرف نوزده بیست گرفتند و حضرت انا لله
تحت الماء فرمودند و نقطه وسط نون الرحمن اوله ^{نقطه} تحت باء ^{نقطه} و حروف
که سر در و از حروف نورانی است اند ^{نقطه} و نون بلجی این همان اب حیات
است که در ظلمات است و با سکنه است و عنان با آن راهی نیست
بلکه خضر و قمر و منار در آن نصیب است و آوا بس همان لیلها الهذا
که ذکر کبابی شانس اکرم و این همان اسم اعظم است که در میان
اسماء مفاصلی تخم فیدلک فلیتساقف المتنازیر و یجدب اللی فیقول
نظر نماید که این نوزده حرف بعد از الفای ^{نقطه} است و حرف

و یسود هفت حرف آن اسمین اعظمین همان اسمین و سه حرف
دیگر که با و هم و لام است ^{نقطه} الله ^{نقطه} ابره ^{نقطه} بجهت ^{نقطه} یوم ^{نقطه} یقوم ^{نقطه} الناس ^{نقطه}
رب العالمین و مالک ^{نقطه} یوم ^{نقطه} الدین ^{نقطه} و صاحب ^{نقطه} انوار ^{نقطه} کلام ^{نقطه}

که این هر شان ^{نقطه} اکرم مختص با اسم اعظم و مخصوص بر اعم است حرف
باء که اول الهیات ^{نقطه} چون ^{نقطه} رأس ^{نقطه} کلمه ^{نقطه} اول ^{نقطه} را که ^{نقطه} است ^{نقطه} است ^{نقطه} من ^{نقطه} تر ^{نقطه} حرفه
و حرف الف و حرف هاء ابتدا و انتهای کلمه ثانی را که الله است
متراخته که اگر این حرف هاء از الله برداشته شود مفرد

بعد از

صدا از

و در حرف مبارک ما و نیک که اول و آخر میسر است هیکل
یعنی را بر کرسی ظمهور و عرش و تاج بر میسر

سین و بیانز باء عالم اسما را مستحق نموده و حشمت بسیار است یا در نحوه
که حرف سیم در این است در حشمت رحیم بر اینها و غیر اینها نکات مرفع
و چون از حرف سیم که عنوان اسم رکب تا این اسمین اینها است
در این حرف اثری ظاهر نبوده لذا سانه و سانه و سانه و سانه

الباء مفهوده که بی هیچی حتی عن ^{بینه} و لیهذاک عن ^{بینه} در ذلک عن ^{بینه}
چون مفصود در بین او راق توفیق باین سوخ نکات نبوده ^{فقد قلیل}
انفادت والا لفقدا ^{بینه} بنفدا ما کاز فی ذلک فی کل کلمة الباء
والفقان و سایر کتب الرحمن و یظهر ^{بینه} اذ ابراد بقوله ^{بینه} کون

ای فدا بجز چنین بر هیچ و شل چون شناسا آری شکسته یا نبیل
هم مگر تا بید نو یا رش بشود ^{بینه} و ز عواصمها تا که در این شود

نامکین کردد بفلک نارتو ^{بینه} در پناه نشانی ابرار است
بکشاید بر ثنا و ذکر است ^{بینه} با همه ارکان نماید شکسته

چونکه عبدک ^{بینه} ای ^{بینه} کرده این خدمت کنون ^{بینه} مع
هرتا اعضا خود ابرو کاس ^{بینه} در برابریم مگر آن شره سار

ز استقامت همت محکم نما ^{بینه} دیده ام باز خود دم صلح هم نما

(بسم الله الرحمن الرحيم)
 بك الحمد يا الهى بما ايدتني على عزائك من كان مخزناً في انزال الانزال في خرائق
 قدرتك ومكان عصمتك وجعلتني فائزاً ببقائك وسامعاً بدواعي الحامد
 اى ربنا شهدناك فضلك سبقه ورحمتك احاطتني لولا فضلك من الهدى
 الى صراطك المستقيم ومن يدخلني في سياحة عزتك العظم اسئلك يا معلم
 العطاء وسدد الكرام بين الاشرار بان توفقني على خدمتك ليظهر صفتي في
 ايامك وما يفتي به زكريا بين اضيقاك واويلائك انتك انت المقصد
 الكمال الى الخفور الدارين

ان الحمد لله ثم الحمد لله انه قد روي عن الصادق عليه السلام ان من اراد ان يرضى الله به يوم
 الحساب فليعلم ان الله عز وجل يحب العبد اذا عرف الله تعالى

بانياب اعلام شرك سلكه عشق وعتاق عبدك تاضر بين افان بدبار
 خيال حاضر ودرخش العرش مجده شان - شريف اب اول اعطس و ظان باس
 واضطرابم را بين دعائت وزلال كهفت رجاوسكون كه انزيمين عرض
 مالك ما ظهر صوره الكافر البنون با مره كون ويكون آوره بودند تا ايند بند
 و تانيا برپاي برد مسوج اطينان كه انزيمين رحمت رحمان ايسر
 هيكل وجود نا بودم را كه انز جميع هنر هاي صوري و مبدئي بيان بود پو
 و فرمودند كه ابر هفت صفحه را كه در برهين اولين اقبال نوشته و فرستاد
 قبل از ظهور محضه بارك حضرت مكرم و من الاول الى الآخر لهما نوع كه خواه
 تير و اصناف مالك فائزند و بان كه بايد و شايد طلبت ايند
 و توفيق از ملك فضل عطاى نعم النصير و نعم الرغبت رجا و صلت بعمل
 زبان كشاي بند كه خدای خویش محمد كه انز و نايه رحمان موفقي مؤيد
 بجز خود منكر ائمه مالك خودين كه كرد انز و سبهار ايند از اراده مجله

در آخر آن روزی که من قدرش نذکافی ایام الله را ندانستم و از دست دادم حال که دیدم
باز شده می بینم که در هر آنی قادر بودم آن را بحساب مغانی که بدوام الله باقی بود است حال که ایندو
شماره ممکن است قدرش را بداند و نیز است امر ایام نماید که تا مدت من با منوس و حشر و دیگر هر کس
چه قدر این کلام مطابق با این عزیز علامت که در یکی از الواح فارسیه بار که در این ایام از برای اجابتی
از من می بیند محبت عالی باشد که تو در جل سلطان با این سبب اناس میگوید یوم برویت که این
قادر در در هر یک از حدیث منوس و عالم را معدوم و مفقود نشاید که منی حل تعرف من ذکرک من نظر است
قل الله اتقوا انکم عظیم العجب مسئله این بود که در وقتیکه ایام اتقوا انکم عظیم العجب
و در آن روز که از این ایام یکی از اهل بیافریانند قره عظمی که با او از منی طلب کل را نماید
تا می برتقت از منی ظهور را اخفا نمایند و با شیخ خدمت الامام میام کنند ذکر آفتاب فداقی الوفا
و در آن روز فداقی مالک الالاساطی از برای سبب که با معافا گنند و بر خدمت میام نمود و در این ایام
من المعرفین انشراح و بان در همان روز یکی از اجامی میام نمایند که عمر اعزازه یا بعد از ظهور حضرت
تحت بر این ظلم نبیلا امر در برابر من ایامی را میامند و از روش فاسد و آشاد از منی هیچ خلقی را از
ایام می نیامند و منور نار حصر خودی جابونی سبب که با او از منی طلب کل را نماید
بیمانک و شعورک و عیشک و شربک و زانیک و بیورک و بیانک و با ظلم امرک امام خلف آن
من شیت اللالین الذین لغضوا عذراک و شایانک و کبیرا مانع به منی صدق امین و عالم خیر الالای
انفقدوا العذیر انتم این صفرا که در ایامی این اول وقت است مطهر نمودم با نوازی که استنانات
آفاق لیکن خاصه سبب للعاشیق و انما در دلمای من و الحمد لله میوب العالمین و منصرف الکل
و انما یاب جدید این ایام که منی اولیای الله افان که نور حیات و حیا از شما نشود و از
و انما ما من دو فانیستین آفتاب منی که از ایامی را م این امور را در حقیقت آن آفتاب
تو در همین اندک زمان که در اسلام صلحان و عظمی میامند و استند جمیع العجم از خواصه عوام را
و تقدیر صفاتشان از منی خودی با انان آن حاس دانی عهد علی اصغر منی نسبت با آن داد
که با خاد خودی منی در خدمت و صدق مرا سبب که در ایامی که منی سبب که در ایامی که منی سبب
که عظمی خودی منی سبب که در ایامی که منی سبب که در ایامی که منی سبب که در ایامی که منی سبب
نوشته بودند اشاع منی در ایامی که منی سبب که در ایامی که منی سبب که در ایامی که منی سبب
تواند نمود و زبان برده احکام منی در ایامی که منی سبب که در ایامی که منی سبب که در ایامی که منی سبب
آن میگردم منی در ایامی که منی سبب که در ایامی که منی سبب که در ایامی که منی سبب که در ایامی که منی سبب

در آخر آن روزی که من قدرش نذکافی ایام الله را ندانستم و از دست دادم حال که دیدم
باز شده می بینم که در هر آنی قادر بودم آن را بحساب مغانی که بدوام الله باقی بود است حال که ایندو
شماره ممکن است قدرش را بداند و نیز است امر ایام نماید که تا مدت من با منوس و حشر و دیگر هر کس
چه قدر این کلام مطابق با این عزیز علامت که در یکی از الواح فارسیه بار که در این ایام از برای اجابتی
از من می بیند محبت عالی باشد که تو در جل سلطان با این سبب اناس میگوید یوم برویت که این
قادر در در هر یک از حدیث منوس و عالم را معدوم و مفقود نشاید که منی حل تعرف من ذکرک من نظر است
قل الله اتقوا انکم عظیم العجب مسئله این بود که در وقتیکه ایام اتقوا انکم عظیم العجب
و در آن روز که از این ایام یکی از اهل بیافریانند قره عظمی که با او از منی طلب کل را نماید
تا می برتقت از منی ظهور را اخفا نمایند و با شیخ خدمت الامام میام کنند ذکر آفتاب فداقی الوفا
و در آن روز فداقی مالک الالاساطی از برای سبب که با معافا گنند و بر خدمت میام نمود و در این ایام
من المعرفین انشراح و بان در همان روز یکی از اجامی میام نمایند که عمر اعزازه یا بعد از ظهور حضرت
تحت بر این ظلم نبیلا امر در برابر من ایامی را میامند و از روش فاسد و آشاد از منی هیچ خلقی را از
ایام می نیامند و منور نار حصر خودی جابونی سبب که با او از منی طلب کل را نماید
بیمانک و شعورک و عیشک و شربک و زانیک و بیورک و بیانک و با ظلم امرک امام خلف آن
من شیت اللالین الذین لغضوا عذراک و شایانک و کبیرا مانع به منی صدق امین و عالم خیر الالای
انفقدوا العذیر انتم این صفرا که در ایامی این اول وقت است مطهر نمودم با نوازی که استنانات
آفاق لیکن خاصه سبب للعاشیق و انما در دلمای من و الحمد لله میوب العالمین و منصرف الکل
و انما یاب جدید این ایام که منی اولیای الله افان که نور حیات و حیا از شما نشود و از
و انما ما من دو فانیستین آفتاب منی که از ایامی را م این امور را در حقیقت آن آفتاب
تو در همین اندک زمان که در اسلام صلحان و عظمی میامند و استند جمیع العجم از خواصه عوام را
و تقدیر صفاتشان از منی خودی با انان آن حاس دانی عهد علی اصغر منی نسبت با آن داد
که با خاد خودی منی در خدمت و صدق مرا سبب که در ایامی که منی سبب که در ایامی که منی سبب
که عظمی خودی منی سبب که در ایامی که منی سبب که در ایامی که منی سبب که در ایامی که منی سبب
نوشته بودند اشاع منی در ایامی که منی سبب که در ایامی که منی سبب که در ایامی که منی سبب
تواند نمود و زبان برده احکام منی در ایامی که منی سبب که در ایامی که منی سبب که در ایامی که منی سبب
آن میگردم منی در ایامی که منی سبب که در ایامی که منی سبب که در ایامی که منی سبب که در ایامی که منی سبب

انشاء الله بنیادات ربانی و توفیقات سبحانی در نظر است که
 دیباچه این نامه بمقدّمات ظهور که از زبان نورین الانورین
 و نجیب الامعین حضرت شیخ الاعظم ^{ابن} محمد الاحسانی و السید الاحم
 السید کاظم الجیلانی علیهما من کل نورانی و من کل ذرات ^{از ظهور}
 و من کل سمو اسماء و من کل علو اعلاه بطور ^{مستقیم} اراسته گرد
 و از سنه مبارکه ستمین الی یوم یقوم الناس لبث العالمین و یوم
 معظّم مشهور ^{در بهای} ددا گانه سرخام شود و بعضی مقامات بتفصیل
 و در بعضی به اجمال الکفا شد و آنچه که اسامی صحیح شهادت چون این
 فقیر خود را قصیده می بینم لانا انراک بذیل اعتدال منشیتم و از سنه
 مبارکه نیش نامرغوزین که هزار سیصد و پنجاه است ^{در سال} انشاء
 امور عظیمه مشهوره ذکر می شود و آنچه را خرد بوده و دیده ام از
 خود و آنچه را که از آنمسن طاهر مطهر می شنیده ام از زبان او
 مذکور میدانم اکثر معجزات این فقیر که بصیقل ان اعتبار دارم از
 ان زبان جناب میرزا احمد کاتب قزوینی الذی استشهد فی سبیل
 و از زبان جناب شیخ الله العظیم الجلیل جناب اسید اسماعیل
 و از زبان جناب شیخ حسن زینوری و جناب شیخ ابو تراب قزوینی
 قاری کتابت قرآن حضرت کلیم علیه و علیهم کل ما ینبغی و این
 لکنوز عطاء رحیم العزیز الکریم می باشد رجا از فضل بی بوی ^{است}
 که انوار ذی الما و یسار در پناه حفظ و حرارت معصوم و محفوظ ^{است} فرمایند

بنیاد الهی و فضل چنان معلوم می شود که امیر کبیر بسیار بسیار و شوار
 و صفت به از برضای جمال خسار است چه که در روز که در بیاض بود
 بعد از خورشید با کواب جمال که از برش از غنای معنی و جمال ناسنل شد که کوشش
 در تحت اینست بسیار اهل و بسیار در و در فضل اذن بسیار و با پدید آمدن
 از نزد ^{کامران} کاتب عالی که نازل شد که بسیار کجی مشغول شود در همان
 امتثال الامر العظیم و نیز تا با ذنه الکبیر : ابتدا سوزم و صفحه اول را از کلمات
 مبارک است که در مقام غنای آن روز مرتب کرده و صفحه ثانی را در بیان جهان
 مجلس گذاشتن آن در چند بیت گفته اند : با هزار سال این مقام و از هر که بوم ثانی بود
 باز بدین اعظم و اگر عزت شرف و غنای این را بشد یا تعالی تعالی
 محفل که صد بیت بنویسد - ^{نفسه} بیاید با خستگان درین زمان
 تا صکر شاهی از آن گوئی کشد با از آن کلاس بویی بر کشد
 آن عملی بعد التبدیل از هر صد که بر نهان و صالین جای باد
 آنکه سی سال از عنایات و در در دنیا شده اش ارام بود
 چون درین ایام با ریحان شرح روحش از دار جهان در صبح
 نیز افاق با فضل و کرم مجلسی است که در شرح در حرم
 که بیست محفل زیادتان جمال دم بدم دوار اگر او بیصال
^{چهارم} خادم ^{چهارم} با مر آن عطر و نغمه خوان از لوح عالیین امیر

ان عمارا صلح جهان با در پیش
افخم بخش چنین حضور شاه
مدینه او را که چون اوتاب
چو باران بر آن بخش بار
چو اسیر باغ خوش رتبه آریب
وصفان محفل پرور انار
کلنجی بنام به از در دربار
ناکه تا که کس بخرد از بند
ای عاریق بدال کبیر با بر تباد
گرد و صد زین سپاس پوری
کی تا ممان شدی این بر و سود
شکار این که در نعم ناید ترس
سویت ای جان افزایم در کلام
کی خود کن ها چنین باره ای
جزم ما نایدیدگی ای که
هر چه هستی غم غمی بر صید زینی
شیمی از درهای حضرت ای شفیق
از عدم ما را چو آوردی تخت
کز جو آمارا رهائی بی خطر

که در انوش خدای البر است
هر که در بیست برات اله
خوش به باد بر ما شیخ و شایب
خوش و آید جان فضا بر هر دیا
ببیند و انوش یکسان هوب
چون در این راه سلطان حق
باید که از انوش کرامت یادگار
تو را ای کس کل از ترس شد
شاید که در ترس و روح شایب
یا استغنی بر بجهت به بندگی شما
که در انوش شکر در رب الوجود
شاید که با انوش است او است پس
چون افضل بگشتند خود کرده ام
ببیند این بدی بزار داری کنی
کوی ای سید ضعیف لا غم
انوش به ان آزاد در قید صی
ببیند صد گره صیا ز غزنی
اعتقاد ما همی بر انوش
ز ما بر همان بسیار ای مصل

